

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که این بحث معنای حرفی را یک مقداری از کلمات مرحوم نائینی قدس الله سره، چون بنا به این بود. البته در این جا در بحث معنای حرفی ایشان مطالب زیادی را فرمودند، متفرقات زیاد است، فعلا یک مقداری که مربوط به بحث می شود و به اصطلاح به یک جایی می رسد و إلا تعرض به کل کلمات ایشان در این جا و بعد مناقشه و بحث و اینها خیلی وقت می گیرد، چون نکته خاصی هم ندارد. ربطی هم به مانحن فیه ندارد. عرض شد که ایشان فرمودند که معانی حرفی سه تا مسلک در معانی حروف را به قول خودشان مطرح کردند، مسلک سوم که تمایز حروف با اسماء، تمایز بالهویة است امتیازش. بعد فرمودند توضیح ذلک یقتضی رسمه، صفحه ۳۵ است. بعد البته من مختصری از عبارت ایشان را آوردم. چون ایشان خیلی طولانی نوشتند و شرح دادن این مسائل و توضیحاتش و مناقشاتش کلا از بحث خارج می کند. عده ای هم نوشتند، چون خیلی در این مسائل وارد شدند به همان اکتفا می کنیم.

بعد ایشان نوشتند که اولاً شرح این مطلب که الاسم ما دلّ علی معنی فی ذاته، همین که ما انباء عن المسمى به اصطلاح. این را درباره این امر اول گفتند. بعد هم بحث ایجاد و بحث خطاری را مطرح کردند. آن روایت را عرض کردم در این صفحه ۵۰ در این کتاب در حاشیه این روایت را آورده. البته این یک متن روایت است. عرض کردم در ذهنم هست که بعضی ها تحقیق کاملی به اندازه بشری راجع به مصادر این روایت و اسانید و متون مختلف روایت کردند. روایت تقریباً معروف ترش این است که الاسم ما انباء عن المسمى و الفعل ما انباء به، البته این جا ما انباء به دارد، اما یکیش نوشته. یکیش این است، و الحرف ما جاء لمعنی، این یکی از معانیش است. یکی از متون روایت که این مشهورتر است الاسم ما دلّ علی المسمى و الفعل ما دلّ علی حركة المسمى. البته این جا دلّ دارد، انباء معروف تر است متن سوم. و الحرف ما انباء عن معنی و لیس باسم و لا بفعل، باز عبارت دیگه الاسم ما أنبأ عن المسمى و الفعل ما أنبأ حركة المسمى و الحرف ما أوجد معنی فی غیره.

این معنا معروفتر است، معروف تر این متنی است که به اصطلاح ایشان فرمودند. ایشان هم در آخرش این مطلب را آورده است که فرق بین حرف و فعل. بعد ایشان این، و الظاهر أن يكون الاول هو الصحيح، و الحرف ما اوجد معنى فى غيره على بعض النسخ. در خود کتاب مرحوم نائینی است.

و راجع به ماخذ روایت نوشته به تاسیس الشیعه مراجعه بکنید. اما من فکر می کنم تاسیس الشیعه یعنی کتب مرحوم آقای صدر تحقیقات کافی ندارد، می گویم من جایی دیدم، الان رساله اش در ذهنم نیست، راجع به وجوه مختلفی که از این روایت نقل شده است. به هر حال این مطلب را اگر ایشان اول می آورد بهتر بود، حالا در صفحه ۵۰ در هامش محقق کتاب چاپ کرده است. ایشان می فرمایند که ما قيل فى معنى الاسم من أنه دل على معنى فى نفسه أو قائما بنفسه و الحرف ما دل على معنى فى غيره. حالا این تعبیری است که ایشان آورده. أو قائم بغيره. و قبل ذلك ينبغى الإشارة إلى ما يراد من المعنى و المفهوم. من سریع رد می شوم. ایشان می گوید:

فنقول: المراد من المعنى و المفهوم هو المدرك العقلانى

چون اینها مراتب ادراک را قائل بودند از حس مشترک تا مراحل ادراک عقلی، ایشان معنا و مفهوم را مدرک عقلانی گرفته است. این خب خلاف ظاهر است. بعد ایشان شرح داده است.

الذى يدركه العقل من الحقائق

نه معنا و مفهوم این نیست. آن چیزی است که از ذهن است.

عرض کردم راجع به کلمه معنا و مفهوم که آیا مترادفند یا با هم فرق می کنند اختلاف هست لکن عرض کردم مثل بقیه اختلافاتش. شاید یکیش که مقداری سر و ته دارد معنا را آن معنایی که انسان ابتدائاً از واقع درک می کند آن را می گیرند. مفهوم آن صورت استمراریش است که خواهی نخواهی ضعیف تر می شود. حالت ضعف پیدا می کند. این هست. در همین کتاب روانشناسی مان که سابقاً نگاه می کردیم این را آورده است.

.....

لکن اگر ما باشیم و مصطلح لغت باشیم و خصائص لغتی، خود عنیه و عنی به معنای قصد است، معنا مطابق با مقصود می شود اگر بخواهید دقیقاً معنا را معنا بکنیم می شود مقصود. مفهوم هم که از فهم است یعنی آن چه که فهمیده می شود، لذا مفهوم آن چیزی است که از لفظ فهمیده می شود، معنا آن چیزی است که متکلم قصد کرده است اگر ما باشیم و ظاهر لفظ. لکن الان ما بین این دو تا فرقی نمی گذاریم و معنا و مفهوم را یکی می گیریم، فرقی بین آنها نداریم.

بعد این که ایشان یک توضیحی دارد که باید مجرد باشد و ... این مطالب که ایشان می گوید خلاف ظاهر است. کلاً مطلب را نمی خوانم. مطلبی را که ایشان فرمودند خلاف ظاهر لفظ است. عرض کردم یک اصطلاح عرفی هست، یک فهم عرفی هست این است، نه این که مدرک عقلانی باشد، حالا بسیط باشد یا مجرد باشد.

یکی از حضار: ارتباط میان لفظ و مسمی را معنا می گوئیم، ارتباط میان صورت ذهنی و مصداق را مفهوم می گوئیم. معنا قراردادی است ولی مفهوم قراردادی نیست.

آیت الله مددی: عرض کردم قراردادی بودن آن هم محل کلام است. معنا را اگر بخواهیم با لفظ دقیق معنا بکنیم اگر لفظ را، چون قصد است معنا یعنی مقصود متکلم، مفهوم آن چه که از لفظ فهمیده می شود که احتیاج به قرارداد دارد.

اینها نکته ای ندارد. این که ایشان شرحی در حدود یک صفحه دادند این معنای محصلی ندارد. معنا و مقصود را عرض کردم در اشاره. لازم نیست در معنا در خصوص الفاظ باشد. و عرض کردم اینها فرق لغوی گذاشتن و فرق دقیق به آن مطلبی که الان مربوط به بحث ماست هیچ تاثیر خاصی ندارد یعنی نکته خاصی ندارد. بحثی که الان هست تحقیق این مطلب است، اصل مطلبش این است که فرق بین ظرفیت و فی چیست، فرق بین استعلاء و علاء چیست؟ فرق بین ابتداء و من چیست؟ این که هست الان این است. بدون شک ما از این دو کلمه در لغت عربی یک معنایی و مقصودی و مفهومی به ذهن ما خطور می کند. فرق بین این دو تا چیست؟ این که ایشان هی رفته جنس و فصل و ترکیب و جوهر و قائم به ذات، اینها هیچ ربطی به این بحث ما اصلاً ندارد و کلاً از بحث ما خارج است. عرض کردیم وقتی صحبت معنای اسمی و حرفی می شود نسبت بین زید و من را حساب نکنید، این که مثلاً زید این طور است. جوهر این طور است

یا عرض این طور است. اصلا این مباحث نباید حساب بشود. جای این سنخ مباحث نیست. آن چه که هست یک بحث عرفی و یک مفهوم عرفی است، عرف عام در لغت عرب و یک مقدارش هم در لغت دیگر هست. آن فرقی است که بین فی و ظرفیت هست، من و ابتدا هست. ما هم به عنوان یکی از ابنای عرف و یکی از کسانی که با عرف و لغت سر و کار داریم این دو تا را بکار می بریم، لفظ ابتدا و من، خب این که مسلم است بکار می بریم. فرق این است که فرق این دو تا چیست؟ نه فرق بین من و زید. بحثی در فرق من و زید و این بحث ها نیست، اصلا این بحث ها کلا مطرح نیست. از مرحوم نائینی تعجب است و دخول در این معانی و ما قیل در فرق بین آنها و بحث های لغوی این اصولا ربطی به نه اصول دارد، تازه یک مقدارش هم از اصول که الان بحث می کنیم ربطش به فقه مشکل است، آن وقت به اصولش هم خیلی مشکل است، این همین اصولی که می گویند ۱۲۰ سال طول می کشد همین بحث هاست.

علی ای حال این را که مرحوم نائینی قدس الله نفسه در این جا مطرح فرمودند این خارج از محل بحث است. آنی که محل بحث است در حقیقت معنای یعنی حرفی که مرادفش در اسم هست، و لذا مثلا نسبت داده شده. من خودم در این تاریخ آداب اللغة العربی جرجی زیدان ندیدم. نقل کردند که ایشان قائل است که یک نظریه غیر از این نظریاتی که متعارف است که اصطلاحا به آن نحت می گویند. اصلا می گوید حرف کوچک شده یک اسمی است. مثلا ظرفیت و فی این فی کوچک شده و فی شده است یعنی من مثلا یک لفظی بوده و اسم بوده، یکمی ازش تراشیدند. نحت یعنی تراشیدن، یک مقداری از آن تراشیدند و کم شده و من شده، در حقیقت الفاظ حروف همان اسامی هستند ولی اختصار پیدا کرده، مثل اختصاری که ما الان داریم. این اختصار اسم است، در حقیقت حرف با اسم در لغت عرب یکی بوده. حالا واقعا نمی دانیم این نظریه را ایشان گفته یا نه، خب این هم معنای عجیب و غریبی است که در حروف قائل به نحت بشویم.

علی ای حال آن چه که الان در مباحث به درد ما می خورد این است که فرق بین این دو تا را بتوانیم یک تحلیل عرفی که مناسب با فهم عربی است و مناسب با آن کاربردهایی است که ما در بحث فقه و روایات و آیات مبارکه داریم. بعد ایشان می گوید معنای اسمی له تقرر مدرک من حیث نفسه و له تقرر فی ولاء العقل. بعد ایشان تعبیر معنای اسمی را دارد کمعانی الاسماء من الاجناس و الاعلام من

الجواهر المركبة و المجردات و الاعراض و کله، اصلا اینها ربطی به معنای اسمی و حرفی در مانحن فیه ندارد. شاید ایشان شوخی کردند. اصلا ربطی به بحث اینها ندارد. ایشان یک قیاسی کردند و آمدند خواستند فرق بین زید و من را بررسی بکنند. بحث بین زید و عمرو و مجردات و فرشته و ملائکه و الله و الی آخره. بحث بین این الفاظ و حروف نیست. اصلا این بحث را خوب نبود ایشان مطرح بکنند. علی ای حال چون اگر اسم بود نمی گفتند معنای اسمی.

علی ای حال چون بعضی از چیزها اسم هست لکن معنایش حرفی است مثل آین و عند و اینها با این که اسم هستند یا ظرف هستند معنایش حرفی است. علی ای حال و اما قولهم أن الحرف ما دلّ علی معنی فی غیره أو قائم بغیره. عرض کردم این دلّ علی معنی فی غیره را این دو روز قبل یک توضیحی عرض کردم. این ها مرادشان از این عبارت. حالا چون ایشان أن المعنی الحرفی لیس له نحو تقرر و ثبوت فی حد نفسه، آنها قائل هستند، آن بحث دیگری است که قائلند که یک نحوه تقرری دارد که از آن تعبیر به وجود رباط می کنند. یک وجودی را برایش تصور کردند. بل معنای قائم بغیره لا بمعنی أنه لیس له معنی کما توهم من قال إن لیس له للحروف، عرض کردم آن کسی که این توهم را کرده مشکلش این بوده که این را وقتی گفتند حرف معنا ندارد یعنی به ازای حرف چیزی نیست. مرادشان این بوده. آنی که به ازایش ما الان داریم من هستم و سقف. من زیر سقف هستم. این زیر سقف چیزی به ازایش نیست، چیزی زیر سقف نیست. من از این جا در می آیم و خارج سقف می شوم. آنی که این را گفته این است. البته مرحوم نائینی هم می خواهد همین مطلب را به اصطلاح معنا را اثبات بکند که مراد از لیس له معنی نه این که اصلا معنا ندارد مثل علامات اعراب. البته علامات اعراب هم معلوم نیست معنا نداشته باشد. آن مال هیئت است دیگه. ایشان هی گرفته که اگر علامات اعراب گرفتیم معنا ندارد. خب مرحوم آقای اصفهانی اصلا وضع را عبارت از جعل علامت می داند. خب آن ها علامات اعرابند و سابقا هم عرض کردیم اصولا مثلا یک تطور تاریخی دارد. وقتی که مثلا آمدند خط مثلا خط مسند را ما الان در لغت عربی داریم. خط مسند که ابتدائا از یمن آمده در آن اعراب و اینها ندارد. نقطه هم ندارد. بعدها خط سریانی به مکه آمد و این خط سریانی هم نه نقطه داشت و نه اعراب داشت. می گویند اول هم ابوالاسود به جای فتحه یک نقطه بالای کلمه می گذاشت. به جای کسره دو نقطه زیرش، به جای ضمه سه نقطه، این طوری با نقطه اثبات می کرد

و لذا خوب دقت بکنید این مصاحفی را که ما الان داریم علامتش این جور نیست که بی علامت باشد، همین مصحف اخیر عثمان طه یا طه عثمان این دو سه جور علامت دارد، نه یک جور علامت. یک علامت اعراب که از همان اوائل یعنی نقطه و اعراب، به نظرم در مصاحف اواخر قرن دوم و اینها شروع شد. نه در مصاحف، در خود خط عربی اعراب نبود. اعراب و نقطه نبود. این را بعدها تدریجا اضافه کردند، در مصحف اضافه بر او علاماتی برای وقف و وصل و اینها گذاشتند، در این مصحف اخیر اضافه بر او علاماتی برای قرائت گذاشتند، مثلا این جا ادغام می شود. این جا اخفاء می شود. این جا کذا می شود. یک علاماتی را برای نحوه تلاوت گذاشتند یعنی این مصحف اخیری که دست ما رسید یک علاماتی دارد در آن قرآن سلطانی که در ایران معروف بود، قرآن چاپ بزرگ، کشف الآیات و اینها را هم داشت. خیلی از علاماتی که در این مصحف جدید آمده در آن اصلا نیست، وجود ندارد و این که مرحوم نائینی خیال می کند علامات معنایی ندارند نه، علامات هم مثل حروفند. در این جهت این که علامات اعراب، عرض کردیم این هم یک تاریخ دارد. این طور نیست که الان مصحف عثمان طه دست شما باشد، این ها هم خیلی از علامتش کاملا جدید است یعنی در رسم الخط های قرآن و حتی قرآن ایرانی آن نبود و الی آخره که حالا وارد این بحث نمی شوم. به هر حال این مطالبی را که ایشان در این جا فرمودند قائما بنفسه، قائما بغیره. این مطالب ربطی به معنای حرفی ندارد. آن چه که در معنای اسمی و حرفی مطرح نظر بوده این بوده که معنای حرفی، البته اینها می آمدند تشبیه می کردند. مثلا می گفتند معنای حرفی را شبیه به عرض بگیریم که قائم به غیرش است اما بعد آمدند گفتند معنای حرفی را شبیه به عرض هم نه، قبیل مثلا وجود رابط است، رابطی هم نیست. این هم یک تفسیر.

و عرض کردیم تحقیق این مطلب را که من بعدا ان شا الله توضیح می دهم یک نکته خاص خودش است و این تحلیل را خوب بود مرحوم نائینی مرکز می کردند، کلام را ترکیز می کردند روی فرق بین ابتداء و من، روی فرق بین ظرفیت و فی، استعلاء و علاء، روی این جهت. انتهی و الی، فرق بین انتهی در لغت عربی با الی چیست؟ روی این مطلب اگر ایشان ترکیز می فرمودند بهتر بود.

مطلب دومی که ایشان در این جا دارند که ایشان اصرار دارند بحث این که اصولا معنای حرفی، حالا این دیگه باز خوب است به همین فی و ظرفیت می خورد. اصولا معنای حرفی ذاتا و ماهیتا به قول آقایان واقعهش با معنای اسمی فرق می کند. آن هم به خاطر این که

معنای حرفی ایجادیه هستند، معانی اسمی اخطاری هستند. این اصطلاح اخطاری و ایجادیه به این معنا از زمان مرحوم نائینی رواج پیدا کرد. البته عرض کردم چون یکی از معانی ما اوجد معنی فی، کلمه ایجاد بود، نه این که قبل از نائینی نبود. قبل از نائینی کلمه ایجاد بود و حتی تعبیر این که حرف معنایش ایجادیه است این هم قبل از نائینی بود لکن به این نحوی را که مرحوم نائینی مطرح کرد نبود. شاید الان در ذهن من قبل از مرحوم نائینی در این کتاب شرح معالم. پیروز عرض کردم عده ای از کتب اینها به طور متعارف در حوزه های اصولی ما خوانده می شد، کلمات اصولین را اگر مثل شیخ انصاری و مثل صاحب کفایه و مثل مرحوم نائینی می خواهیم روشن بشود این کتب را هم باید نگاه بکنیم. این کتب تقریباً زیربنای فکری آقایان است که یکیش هم هدایه المسترشدين یا حاشیه معالم است. مرحوم آقا شیخ محمد تقی. علی ای حال در هدایه المسترشدين دارد که مطلب دوم

الثانیة: الغالب فی أوضاع الألفاظ ان تكون بإزاء المعانی الّتی يستعمل اللفظ فیها

ببینید دقت بکنید الفاظ به ازاء آن معنا هستند. این به ازاء معنا را اخطاری گفتند یا استعمال.

بازاء المعانی الّتی يستعمل اللفظ فیها كما هو الحال فی معظم الألفاظ الدائرة فی اللغات، و حیثند فقد یكون ذلک المعنی امرا
حاصلا فی نفسه

البته این اولیش را که ایشان آورده فی نفس المعنی، ایشان مرحوم هدایه المسترشدين شامل حروف هم گرفته. اشتباه نشود. این که ایشان می گوید كما هو الحال، ایشان مرحوم هدایه المسترشدين بعضی از حروف را ایجادیه گرفتند. روشن شد؟ بعضی از حروف. مرحوم نائینی همه حروف را ایجادیه گرفته است. فرقی این است. این که می گوید يستعمل اللفظ فیها این شامل بعضی از حروف هم می شود. مرحوم نائینی می گوید استعمال فقط در الفاظ است، در حروف نه، در عامه حروف ایجادیه است.

بعد ایشان این معنای ایجادیه و انشائی را یک تعمیم می دهد وارد بحث انشاء و اخبار هم می شود، به مناسبت وارد بحث قضیه خبریه و انشائی می شود و فرق بین این دو تا.

.....
فیها کما هو الحال فی معظم الألفاظ الدائرة فی اللغات، و حیثئذ فقد یكون ذلک المعنی امرا حاصلّا فی نفسه مع قطع النظر عن اللفظ الدالّ علیه، فلیس من شأن اللفظ إلّا إحضار ذلک المعنی ببال السامع

این جا تعبیر ایشان احضار است. بال یعنی فکر، علی ای حال ببال السماع، به فکر سامع.

من نمی دانم، این نسخه ای که ما الان داریم احضار است. شاید نسخه مرحوم نائینی اخطار بوده. این اخطاری و ایجادی را، احضار ذلک المعنی یا اخطار ذلک المعنی، فلیس من شأن اللفظ إلّا إحضار ذلک المعنی، این جا که احضار چاپ کرده. این کلمه احضار را نائینی تبدیل به اخطار کرد، من ریزه کاری های فکر نائینی را که به کجا رسید.

اخطار ذلک المعنی ببال السامع، و قد یكون ذلک المعنی حاصلّا بقصدہ من اللفظ من غیر ان یحصل هناك معنی قبل أداء اللفظ، فیکون اللفظ آلة لإيجاد معناه

این همان حرف ایجادی. در حقیقت لفظ برای آن معنا وضع نشده، دال بر آن معنا نیست، آلة لا یجاد المعنی و اداة لحصوله. فیکون اللفظ آلة لا یجاد معناه و اداة لحصوله و یدجرى کل من القسمین فی المركبات و المفردات.» إلى ان قال: و النوع الأول من المفردات معظم الألفاظ الموضوعه، فانها انما تقضى بإحضار معانیها

این جا باز کلمه احضار بکار بردند. این همانی است که نائینی اخطار فرمود. این اخطار با احضار ایشان یکی است.

ببال السامع من غیر ان تفید إثبات تلك المعانی فی الخارج فهي أعم من ان تكون ثابتة فی الواقع أولا. و النوع الثانی منها كأسماء الإشارة و الأفعال الإنشائية بالنسبة إلى وضعها النسبی،

ظاهرش این است که ایشان ایجاد را در انشاء هم گرفته،

و الأفعال الإنشائية بالنسبة إلى وضعها النسبی، و عدة من الحروف

مثلا می گوید هذا، این هذا و ذا را که می گوید با این اشاره ایجاد می کند.

و عدة من الحروف، حالا ضابط این عدة من الحروف چیست خیلی روشن نیست.

حالا حروف ندا را می شود گفت، غرض این که یا، البته گفتند یا داخل نیست. احتمالی را که خودم می دهم شاید ایشان به ذهنش آمده مثل یاء که ما تقریباً یاء یا هاء، تقریباً در اکثر لغات است، این اسم صوت است یعنی با این صوت ایجاد می کند. شاید نظر ایشان این باشد. حروف ندا اگر آن حروف مشبیه بالفعل یکمی کار را خراب کرد و إلا این حرف ندا اگر باشد خود من احتمال می دهم که شاید مراد مرحوم محقق بزرگوار آقا شیخ محمد تقی اصفهانی بیشتر نظر مبارکشان روی این بوده. چون الان در معظم لغت یا، این در حقیقت اسم صوت است. مثل صدای کلاغ درمی آید، این در حقیقت یک نوع صوت است. شاید ایشان نظرش این بوده که در این جور جاها وضع نیست لذا اخطار نیست. خوب دقت بکنید! اگر فقط حروف ندا می گفت یک مقداری ممکن بود که با ایشان تسامح بکنیم.

بعد دارد و الحروف المشبیه بالفعل این یکمی کار را خراب کرده است و إلا یا این قدر، مگر بگوئیم حروف مشبیه بالفعل مرادشان همان اسمای افعال باشد. علی ای حال شاید مراد ایشان این بوده که بعضی از حروف را کانما صوت ما انجام می دهیم. با این صوت معنای ندا را ایجاد می کنیم. احتمال دارد، من عرض کردم چون حالا اهل نسبت به افراد نیستم، اگر این معنا باشد یک مقداری معقول تر است. ایجاد می بودن معقول تر است، دقت می کنید؟ چون می گوید این معنا ندارد که اخطار توش باشد. این صدایی را که شما می گوئید یا، یا فارسی یا عربی ها مثلاً. اصلاً در لغات مختلف اگر دقت بکنید این ها مشابهند. این در حقیقت صوت است. این صوت را بعدها می گوئیم به معنای نداست، در صورتی که با این صوت ایجاد ندا کرده است. اخطار ندا نکرده است. یک نوع اسم صوت هستند. حالا ایشان چه ادعا کرده، اسماء را که ما می دانیم اما حالا این حروف را که ایشان فرموده مراد ایشان مشبیه بالفعل باشد.

علی ای حال من احتمال می دهم مراد محقق اصفهانی صاحب حاشیه قدس الله سرّه در این عبارت این باشد. علی ای حال ایشان دارد حروف النداء و نحوها، فإن کلاً من الإشارة و النسبة، اشاره هم همین طور است چون با دست می آید. اشاره می کنیم. ذاً، مثلاً ما در لغات مختلف، آن وقت لذا با این لفظ در حقیقت ایجاد می کند چون وضع نشده است. ایشان شاید نظرش به این باشد چون وضع ندارد. شبیه اسم صوت است، لذا با او ایجاد می کنیم. اگر مراد ایشان باشد حرف بدی نیست.

مراد ایشان از نسبت خاصه همان ندا است یعنی یک نسبتی بین منادی و منادا ایجاد می شود. البته عرض کردیم کرارا و مرارا، یک تعبیری هست که مثلاً صیغه افعَل برای طلب است. بعضی ها هم نوشتند نسبت طلبیه یا نسبت نداء، عرض کردیم انصافش را اگر بخواهیم دقیق باشیم این مقدار از تعبیر هم درست نیست. نسبت یک مفهوم انتزاعی است. اشتباه نشود. بعد از معنا انتزاع می کنیم. وقتی من یا گفتم این با این یا خود ندا شد، بعد یک نسبتی را درست می کند. به من منادی می گویند و به شما منادا می گویند. دقت بکنید. من وقتی گفتم قم، طلب را ایجاد کردم. بعد یک نسبتی درست می شود. به من می گویند طالب و به شما می گویند مطلوب منه و به آن عمل هم می گویند مطلوب. این تعبیرهایی که کردند نسبت طلبیه، نسبت ندائیه، این تعبیر ظاهراً دقیق نیست چون این نسبت یک امر انتزاعی است که بعد از او انتزاع می شود. خوب دقت بکنید. نمی شود خود نداء را تفسیر به نسبت بکنیم. وقتی که ندا، ندا تکویناً حاصل می شود. اشاره تکویناً حاصل می شود. چون مرادف بوده خیال کردند این الفاظ مثل امر تکوینی است، مثل امر واقعی است. مثل اسمای اصوات است. شما با اسم صوت خود آن معنا را اخطار می کنید، در ندا این طور است. لکن ما عرض کردیم درست است ریشه این مطلب اسم صوت است، لکن این وضع ندارد، این باید به یک مرتبه ای برسد که در لغت عرب لفظ یاء را همان اختصاص، لفظ یا، لفظ ای، لفظ هیا، از این الفاظ آن معنای ندا استفاده بشود، آن وقت وضع است. آن که اول تکوین است. مطلب تکوینی و مطلب واقعی است، من فکر می کنم مرحوم آقای صاحب حاشیه، مرحوم آقا شیخ محمدتقی شاید نظرش روی این بوده. این که ایشان می گوید کحروف النداء، بعد عدۀ من الحروف، یکی انشاء و یکی مثل انشاء را گرفته که در انشاء هم ایجاد و ایقاع است. یکی هم مسئله اشاره را گرفته است. عده ای از حروف کحروف النداء و الحروف المشبهه بالفعل فإن کل من الاشارة و النسبة الخاصة، عرض کردم نسبت خاصه ربطی ندارد.

و النداء و التأكيد

ظاهراً مراد ایشان از تاکید همان حروف مشبهه بالفعل باشد، مثل إن و کذا، ظاهراً مراد ایشان این است.

حاصل من استعمال هذا، و اضرب، و یا، و ان، فی معانیها.

اضرب ظاهرا مرادش افعال نشائیة باشد. و یا هم در باب همان معنای نسبی ندا باشد. و این را هم عرض کردم حروف مشبیه بالفعل است. ظاهرا مراد ایشان این باشد. اجمالا اگر مطلب ایشان این باشد این در حقیقت نکته اش این است که در باب انشاء باید جداگانه بحث بشود. در حقیقت ایشان دنبال این مطلب است که ما با بعضی از حروف معنا را ایجاد می کنیم لکن این ربطی به بحث حروف ندارد. احتمالی که قوی تر است این است که در آن جور معانی یک امر واقعی است، مثل مثلاً صدای ها که به طرف می گوئیم یک امر واقعی است، نه این که استعمال باشد. این که استعمال می گوید استعمال نیست. اگر یک امر واقعی بود که شما با دست به یک چیزی اشاره کردید این استعمال نیست. استعمال آنی است که دارای وضع باشد و شما آن لفظ را در آن معنا یا مندک باشد یا برای اراده آن معنا احضار بکنید. این استعمال است ولی این اصلا استعمال نیست.

به هر حال مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی این مطلب را در آن جا متعرض شدند. این منشا شده که مرحوم نائینی قدس الله نفسه متعرض این مطلب بشوند. بعد این را تعمیم دادند به کل حروف لذا ایشان دارد که إنما الاشكال فی أن جمیع معانی الحروف تكون ایجادیه أو لا، ظاهر کلام المحقق صاحب الحاشیة هو اختصاص ذلك ببعض الحروف. من عرض کردم احتمال می دهم که ایشان نظرش چیز دیگری است یعنی با ارتکازات خودش که تفسیر کرده نظرش به چیز دیگری بوده.

و کان منشا توهم الاختصاص هو أن تخيل أن مثل من و إلى و علی و فيه، این چهار تا حرفی را که ایشان مثال زد مرحوم آقای صاحب حاشیه نیاورده تصادفا.

هو تخيل أن مثل من و إلى و علی. خب ایشان مثالها را آورده. خودش مثال آورده است خب دیگه. نمی خواهد من و إلى بگوئیم و عرض کردم در این مثال هایی که ایشان آورده یک امر واقعی وجود دارد. منشا اشتباه آن است نه منشا اشتباه این که ایشان فرمودند. تكون معانیها إخطاریة، حیث کان استعمالها موجبا لإخطار ما وقع فی الخارج من نسبة الابتداء و الانتهاء، مثلاً فی قولک سرت من البصرة إلى الكوفة

ایشان اول فرمودند که اولاً ایشان بعضی از معانی را. حالا این چون وسط مطلب ایشان بود من از اول مطلب ایشان الامر الثاني صفحه

۳۷:

لا إشكال فی انّ المعانی المرادة من الألفاظ علی قسمین

روشن شد که معانی مراده ظاهراً یک قسم بیشتر نیست که همه شان خطاری باشند. این که ایشان یکی را خطاری و ایجادى گرفتند خلاف ظاهر است.

اما الأولى: بعضی ها خطاری هستند

فكمعانی الأسماء حیث انّ استعمال ألفاظها فی معانیها یوجب إخطار معانیها، به قول آقای مرحوم آقا شیخ محمدتقی یوجب احضار معانیها، فی ذهن السامع

بعد ایشان متعرض قسم دوم می شوند که خطاری هستند که حروف باشد.

و واقعیة هذا المعنى و هویتة تتوقف علی الاستعمال. و به یكون قوامه. اصلاً قوامش به این است.

و هذا بخلاف معنى زيد فإن له نحو تقرر و ثبوت فی وعاء التصور مع قطع النظر عن الاستعمال.

عرض کردم یکی از مشکلاتی که در کلمات ایشان نه فقط بلکه بزرگان خلط شده است هی نسبت بین زید و من را دیدند که نسبت

بین زید و من چیست. این خودش منشا تصور غلطی است، باید نسبت بین من و ابتدا را بگویند. نه نسبت بین من و زید، آن وقت این

به ارتکازاتشان بر می گردد، زید را تصور می کنند و من را تصور می کنند و به این مشکل برخورد می کنند.

یکی از حضار: این قسمی که می گوید فكمعانی الحروف حیث انّ استعمال ألفاظها موجب لفلان. یعنی آن واضع اول فی را این جورى

وضع کرده است؟

آیت الله مددی: ظاهرش این است که می گویم عبارت خطاری ایشان هم بینى و بین الله واضح نیست، ظاهرش این است که این الفاظ

معنا ندارند. با کلمه فی، حالا مرحوم آقای آقا شیخ محمدتقی تعبیر به نسبت کرد. ایشان خود معنا را می گوید چون عرض کردم و چون

الان گفتم. چون در بحث اوامر هم این مطلب تکرار خواهد شد. گفتند امر برای طلب است. بعضی ها هم گفتند مفاد صیغه افعال نسبت طلبیه است. در کلمات هست و نمی خواهم اسم ببرم، عده ای از این معانی را با کلمه نسبت می آورند مثلاً فی برای ظرفیت است، برای نسبت ظرفیت، همین الان در کلمات مرحوم آقای آقا شیخ محمد تقی هم خواندیم که نسبت. این نسبت بودن را می گویند. ان شا الله خواهد آمد و مطلب درست هم هست. انصافاً تفسیر قوم به نسبت طلبیه درست نیست چون اصولاً نسبت بعد از استعمال است. اشتباه نشود یعنی بعد از این که من این آقا را ندا کردم نسبت درست می شود. به من منادی می گویند و به ایشان منادا می گویند. دقت کردید؟ اول ندا هست، خوب دقت بکنید! پس یا برای نسبت ندائی نیست. ایشان می گوید با یاء خود ندا را ایجاد می کنیم. یا برای ندا نیست، نه این که یا در لغت عرب وضع شده، من وضع شده برای ابتدا، بعد ما من را در او بکار بردیم. با کلمه من اخطار معنا کردیم. خلاصه حرف نائینی این است. می گویم مقداری حرف ایشان و لذا هم معظم افرادی که بعد از ایشان قبول نکردند این حرف است که هیچ فرقی بین من و بصره نیست، چه فرقی می کند؟ وقتی ایشان می گوید سرتُ من البصره از لفظ بصره خطور معنا می شود و من هم خطور معنا می شود، چه فرق می کند؟ هر دو اخطاری هستند. بله معنای بصره یک چیزی است و معنای من چیز دیگری است. دقت بکنید، شما وقتی می گوئید سرت من البصره از البصره اخطار می کنید اما با من ایجاد می کنید. خب این خلاف وجدان ماست دیگه. عرض کردم این مطلبی را که آقا شیخ محمد تقی گفته بود در بعضی حرف ها درست بود لکن این به خاطر این که آنجا استعمال نبود. اصلاً وضع نبود. وضع و استعمال نبود. مثل یاء، حرف ندا، حق با ایشان است. ندا را شما ایجاد می کنید یا نسبت ندائیه به قول آقایان. معلوم شد که آن مطلب اصلش درست است لکن آن وضع نیست و استعمال نیست. استعمال وقتی است که وقتی شما هی در لغت عربی یا فارسی یا، ای این طوری گفتید. بعد یک رابطه که بین این لفظ و معنا ایجاد شد این را وضع می گویند. بعد اگر این لفظ را در همان معنایی که هست. حالا هر نحوی که هست، ولو تقرر دارد یا ندارد در آن بکار بردید می شود استعمال. بکار بردن ادای لفظ و اراده معنا و این فرقی نمی کند بین من البصره، من هم همین طور است. البصره هم همین طور است. هیچ فرقی با هم نمی کنند. این اشکال معروفی که بعد بر مرحوم نائینی ایجاد شده است این است که اصولاً ما در این جهت فرقی نمی بینیم.

.....
به هر حال و لکن الذي يقتضيه التحقيق أن معاني الحروف كلها ايجادية.

حالا ایشان دیگره بعد وارد این بحث شدند که معانی حروف ايجادی هستند. بعد متعرض تفصیلی راجع به وضع و نسبت و اینها کردند

فردا یک توضیحی عرض می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين